

Russell and Modality

Fereshte Nabati*

Abstract

Nowadays modal logic is one of the important areas of logic, but at the beginning of the emergence of modern logic, there was not much attention to this branch of logic, and even the founders of modern logic, including Russell, had an anti-modal position. One of the factors that led Russell to adopt such a position was the belief that logic is truth functional and extensional, and this is something that the introduction of modality destroys.

Of course During the long period of his philosophical work, Russell has taken many and varied positions about modal notions. From the beginning, he did not have an anti-modal position. At first, he considered necessity as a description of an implication, and after some time, he introduced it as a primitive, basic and undefinable concept. Then, in some of his works, following Moore, he considered necessity as a kind of logical priority of propositions, but in the end he took an anti-modal position and tried to completely discard the modal notions. He said that these concepts are properties of propositional functions, not properties of propositions. But Russell has used second-order logic for explaining the modal concepts and explaining the difference between possibility and existence (which declares both of them to be properties of propositional functions), but even with this, he is not able to completely remove the modal notions from language and logic.

Keywords: Russell, modality, necessity, possibility, propositional function.

* Associate Professor, Department of Philosophy, Allameh Tabataba'i University, fnabati@gmail.com

Date received: 2023/02/08, Date of acceptance: 2023/05/07



Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

راسل و موجهات

فرشته نباتی*

چکیده

امروزه منطق موجهات یکی از حوزه‌های مهم منطق است ولی در ابتدای ظهور منطق جدید، به این شاخه منطقی توجه چندانی وجود نداشت و حتی پایه‌گذاران منطق جدید از جمله راسل موضعی ضد موجهاتی داشتند. یکی از عواملی که راسل را به اتخاذ چنین موضعی سوق داد این اعتقاد بود که منطق، تابع‌ارزشی و مصداقی است و این چیزی است که ورود موجهات آن را از میان برمی‌دارد.

البته راسل در طی دوره طولانی کار فلسفی خود، مواضع متعدد و متنوعی در مقابل موجهات اخذ کرده‌است. او از آغاز موضع ضد موجهاتی نداشت. ابتدا ضرورت را وصف رابطه استلزامی می‌دانست و بعد از مدتی آن را مفهومی اولیه، پایه و غیرقابل تعریف معرفی کرد. سپس در برخی آثارش، به پیروی از مور، ضرورت را نوعی اولویت منطقی گزاره دانست ولی در نهایت موضعی ضد موجهاتی اخذ کرد و تلاش کرد مفاهیم موجهاتی را کاملاً کنار بگذارد. او گفت این مفاهیم، ویژگی تابع‌های گزاره‌ای هستند نه ویژگی گزاره‌ها. راسل در جریان تبیین مفاهیم موجهاتی و توضیح تفاوت امکان و وجود (که هر دو را ویژگی تابع‌های گزاره‌ای اعلام می‌کند) از منطق مرتبه دوم استفاده کرده‌است ولی حتی با این کار هم او قادر نیست با تبیین خود، مفاهیم موجهاتی را یکسره از زبان و منطق بیرون کند.

کلیدواژه‌ها: راسل، موجهات، ضرورت، امکان، تابع گزاره‌ای.

* دانشیار، گروه فلسفه، دانشگاه علامه طباطبایی، fnabati@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۱۹، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۲/۱۷



Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

۱. مقدمه

در میان نظام‌های منطقی، منطق موجهات فراوانی دارد و یکی از منطق‌هایی است که دارای جذابیت فراوان برای منطق‌دانانی با علائق فلسفی است.

منطق موجهات جدید در قرن بیستم با کارهای لوئیس شکل گرفت.^۱ ولی از دهه ۶۰ قرن بیستم و پس از آنکه کرییکی سمانتیکی جهان ممکن برای آن ارائه کرد مورد اقبال گسترده منطق‌دانان قرار گرفت. در حال حاضر بسیاری از منطق‌هایی که بسط منطق کلاسیک محسوب می‌شوند (مثل منطق تکلیف- منطق زمان و منطق معرفت) و منطق‌هایی که آنها را غیرکلاسیک می‌نامیم (مثل منطق ربط و منطق شهودی) با استفاده از سمانتیک جهان ممکن، تبیین‌های مناسبی یافته‌اند و محل بحث و بررسی منطق‌دانان و فیلسوفان منطق هستند.

اما در اینجا این پرسش مهم پیش می‌آید که چرا منطق‌دانان زودتر درصدد طراحی منطقی مناسب برای گزاره‌های موجهاتی برنیامدند؟ چرا پدران منطق جدید یعنی فرگه و راسل هیچ تلاشی برای این امر نکردند؟ آیا اینها با موجهات مخالف بوده‌اند؟

در متون منطقی هرگاه سخن از مخالفت با منطق موجهات به میان می‌آید اولین نامی که به ذهن می‌رسد کواین است. مخالفت‌های او با منطق موجهات، پردامنه و درس‌آموز است. علاوه بر کواین، اکثر پوزیتیویست‌های منطقی هم از مخالفین موجهات به‌شمار می‌آیند، رویکرد تجربه‌گرایانه آنها و نظریه‌معناداریشان (اثبات‌پذیری) راه ورود ضرورت و امکان را سد می‌کند.^۲ شاید بتوان گفت پوزیتیویست‌های منطقی عامل اصلی مخالفت با موجهات بوده‌اند. اما در ادبیات مقابله با موجهات، معمولاً کمتر نامی از راسل و فرگه و نحوه مواجهه آنها با موجهات به میان می‌آید. در نوشته حاضر تلاش خواهیم کرد تا نگرش راسل در مورد موجهات را واکاوی کنیم.

۲. نگاه راسل به موجهات

در مورد نقش و اثر تاریخی راسل بر موجهات، نظرات متنوع و مختلفی وجود دارد. برخی او را مانع بسط موجهات دانسته‌اند. یکی از منطق‌دانانی که چنین نظری دارد نیکلاس رشر است. رشر معتقد است برعکس نقش راسل در منطق جدید، نقش او در مورد موجهات منفی بوده است. او می‌گوید هیچ دلیل تاریخی وجود ندارد که چرا گسترش منطق موجهات تا کمی پس از معنا و ضرورت کارنپ به تعویق افتاد و چرا این بسط و گسترش زودتر آغاز نشد. این بسط برای

راسل و موجهات (فرشته نباتی) ۲۰۹

یک نسل کامل در دوره میان دو جنگ جهانی به تاخیر افتاد این تعویق را می‌توان تا حد زیادی به واسطه نظرات راسل و تاثیر مرجعیت فراگیر او دانست (Rescher, 2006, p. 169)

اما در سر دیگر طیف گروهی معتقدند که نه تنها آموزه‌های راسل با منطق موجهات سازگار است بلکه در آثار او می‌توان نظامی موجهاتی را نشان داد. به عنوان نمونه می‌توان به دینوزکا اشاره کرد. او می‌گوید که یکی از دلایلی که باعث چنین گمانی شده که راسل نسبت به موجهات موضعی منفی داشته این بوده که مقاله اصلی او در این مورد، در زمان حیاتش چاپ نشد. دی‌توشکا معتقد است اگر مقاله مذکور به عنوان تکمله‌ای بر «در باب دلالت» (On Denoting) چاپ می‌شد مسیر منطق موجهات تغییر می‌کرد. او در کتاب خود به صورت مفصل نظام موجهاتی راسل را توضیح می‌دهد. (Dejnozka, 2015)

راسل در سراسر عمر طولانی خود تنها یک بار به صورت مستقل مسئله موجهات را طرح کرده است. او در سال ۱۹۰۵^۳ در یک سخنرانی به مسئله موجهات پرداخته و با آن مخالفت کرده، این سخنرانی در زمان حیات خود او چاپ نشده است. اما او به جز این مقاله که صریحاً به موجهات پرداخته، در آثار متعدد خود و در دوره‌های مختلف فکری، بارها در مورد موجهات صحبت کرده و نظراتش در مورد موجهات هم (همچون سایر نظرات راسل) بارها دچار تغییر و دگرگونی شده است. در اینجا مواجهه راسل با مفاهیم موجهاتی را در سه دوره بررسی می‌کنیم. ۱- پیش از مقاله «ضرورت و امکان» ۲- مقاله «ضرورت و امکان» ۳- پس از مقاله «ضرورت و امکان». تأکید اصلی ما بر دوره دوم است یعنی سعی می‌کنیم گزارش تفصیلی و کاملی از مقاله «ضرورت و امکان» را بیان کنیم اما برای بیان دوره اول و سوم بیشتر از مقاله تفصیلی بالدوین استفاده کرده‌ایم (Bldwin, 2017) گرچه مطالب مربوط به این دو دوره را در منابع دیگری هم می‌توان ملاحظه کرد از جمله در فصول ۶ تا ۱۰ (Shieh, 2019).

۱.۲ دوره اول

۱.۱.۲ (۱۸۹۷) مقاله‌ای در باب مبانی هندسه

اولین نوشته‌ای که راسل در مورد موجهات و به طور خاص در مورد ضرورت صحبت می‌کند رساله‌ای در باب مبانی هندسه (*An Essay on Foundations of Geometry*) است. تا انتهای قرن هجدهم هندسه اقلیدسی در عرصه‌ی ریاضیات سیطره‌ی تام داشت

و کانت هم وقتی بنای معرفت‌شناسی خود را می‌ساخت قوانین هندسه اقلیدسی را حکم‌هایی پیشینی و ضروری اعلام کرد. ولی در قرن نوزدهم و با طرح هندسه‌های نااقلیدسی

سیطره‌ی هندسه اقلیدسی از میان رفت و پیشینی و ضروری بودن حکم‌های هندسه دوباره مورد پرسش قرار گرفت. راسل که در زمان نگارش این کتاب بسیار جوان و هنوز تحت تاثیر ایدئالیسم بود تلاش کرد تا از این نظر کانتی که صدق‌های هندسه صدق‌هایی ضروری و پیشینی هستند دفاع کند. او در این کتاب تلاش کرده تا استدلال‌های استعلایی کانت را بازسازی کند. او در این کتاب وقتی به پیشینی بودن هندسه می‌پردازد این نظر کانت را مطرح می‌کند که ضروری بودن یک حکم، نشان دهنده پیشینی بودن آن است. گرچه راسل در نهایت می‌پذیرد که هندسه هم ضروری و هم پیشینی است اما یکی بودن ضروری و پیشینی بودن را نمی‌پذیرد (Russell, 1956(1897), p. 4)

محور اصلی بحث راسل در اینجا پیشینی بودن است ولی آنچه از خلال بحث او مشخص می‌شود آن است که به پیروی از برادلی ضرورت را وصف استلزام و رابطه میان مقدمات و نتیجه می‌داند. راسل در این اولین متنی که در مورد مفاهیم موجهاتی صحبت می‌کند، مفهوم ضرورت را یکسره کنار نمی‌گذارد اما به تاسی از برادلی ضرورت را فقط وصف رابطه استلزامی می‌داند.

۲.۱.۲ (۱۸۹۸) پاسخ به کوتوغا (Couturat)

پس از انتشار رساله‌ای در باب مبانی هندسه هم مور و هم فردی به نام کوتوغا نقدهایی بر نظرات راسل مطرح کردند. راسل در پاسخ به کوتوغا موضع جدیدی در مورد ضرورت اتخاذ می‌کند او با به رسمیت شناختن مفهوم ضرورت آن را مفهومی پایه (primitive) می‌داند و می‌گوید:

ما ادراک می‌کنیم یک گزاره ضروری است همانطور که ادراک می‌کنیم که آسمان آبی است و ادراک ما به هیچ وجه مبنای این واقعیت نیست... روشن است که ما نمی‌توانیم ضرورت را اثبات کنیم؛ چون ضرورت را تنها به واسطه ارجاع به نتیجه آنچه ضروری است می‌توان اثبات کرد، و این خودش ضرورت اثبات نشده استنتاج منطقی را پیش‌فرض می‌گیرد در نهایت، ضرورت باید صرفاً و فقط ادراک شود. (Baldwin, 2017, p. 139).

۳.۱.۲ (۱۹۰۰) کتاب بیانی نقادانه از فلسفه لایب نیتز (*A Critical Exposition of the Philosophy of Leibniz*)

راسل در فصل دوم این کتاب با عنوان «گزاره‌های ضروری و قانون تناقض» (necessary proposition and the law of contradiction) پس از بحثی در مورد گزاره‌های تحلیلی و ضروری می‌گوید: ضرورت منطقی و ریاضیات ناشی از آن نیست که اینها تنها از قانون عدم تناقض به دست می‌آیند. اما ضرورت چیست؟ راسل در اینجا موضعی می‌گیرد شبیه آنچه در پاسخ به کتورات آورده‌بود. او می‌گوید مفهوم ضرورت مفهومی نهایی (ultimate) و غیرقابل تعریف (indefinable) است. (Russell, 1900, p. 23)

۴.۱.۲ (۱۹۰۱) ارزیابی نظر مور

جرج ادوارد مور در سال ۱۹۰۰ در مقاله‌ای با عنوان «ضرورت» می‌گوید ضرورت فقط بیانگر اولویت منطقی (logical priority) است. در واقع مور می‌گوید در مورد یک گزاره به‌تنهایی نمی‌توان گفت ضروری هست یا نه، بلکه باید آن را نسبت به گزاره‌های دیگر در نظر گرفت اگر گزاره‌ای نسبت به سایر گزاره‌ها اولویت داشته باشد پس ضروری است. او می‌گوید این اولویت با رابطه‌ای منطقی تعیین می‌شود، برخی از گزاره‌ها پیش فرض یا مستلزم گزاره‌های دیگر هستند. مثلاً فرض کنید می‌گوییم اینجا دو صندلی هست و آنجا دو صندلی هست و بنابراین جمعاً چهار صندلی هست. در اینجا پیش فرض گرفته‌ایم که $۲+۲=۴$. او تصریح می‌کند که نمی‌خواهد حدود دقیق این رابطه منطقی را روشن کند یا انواع مختلف آن را استقصا کند. مور پس از بیان مثال‌هایی دیگر می‌گوید: این قابل انکار نیست که برخی از گزاره‌ها نسبت به تعداد بسیار زیادی از صدق‌ها چنین اولییتی دارند. این هم به نظر روشن می‌رسد که اینها با مجموعه گزاره‌های ضروری هم‌مصادق هستند. (Moore, 1900, pp. 302-303)

ما در ادامه نشان خواهیم‌داد که راسل در مقاله «ضرورت و امکان» این نظر مور را رد می‌کند. ولی او قبل از آن مقاله، در دو مورد به این نظر مور در مورد ضرورت اشاره کرده‌است. و از همین جا موضع شکاکانه یا به تعبیری موضع ضدیت او با موجهات به‌صورت جدی و صریح آغاز می‌شود.

او در مقاله‌ای به زبان فرانسوی می‌گوید در واقع این یک توصیف روانشناختی است از اینکه ما چگونه بعضی گزاره‌ها را ضروری می‌دانیم. راسل می‌گوید «ما این امر را مشکل می‌یابیم که در مورد گزاره‌ی خاصی که مستلزم تعداد زیادی از گزاره‌ها است شک کنیم و در نتیجه، آن را

ضروری می‌نامیم» (Shieh, 2019, p. 375) او یک سال بعد، این مقاله را به زبان انگلیسی چاپ می‌کند (Is Position in Time and Space Absolute or Relative?) و گرچه ضرورت را مفهومی قابل دفاع نمی‌داند و می‌گوید: «آنچه صادق است، صادق است؛ آنچه کاذب است، کاذب است... و چیز دیگری برای گفتن وجود ندارد» ولی بعد با ارجاع به نظر مور می‌گوید: «به نظر می‌رسد تنها معنای منطقی ضرورت همین اولی‌یتی باشد که مور مطرح کرده است. «به این معنا، گزاره‌های منطقی بالاترین درجه ضرورت را دارند و گزاره‌های هندسه درجه بالایی از ضرورت را دارا هستند.» (Russell, 1901, p. 316)

۵.۱.۲ (۱۹۰۳) کتاب اصول ریاضیات (*The Principles of Mathematics*)

راسل در این کتاب همان موضع مقاله ۱۹۰۱ خود را تقریباً با همان عبارات بیان می‌کند و می‌گوید ضرورت هیچ چیزی به صدق اضافه نمی‌کند. او می‌گوید:

به نظر می‌رسد نظریه‌ای که کانت در مورد ضرورت بیان کرده... کاملاً نادرست است. هر چیزی به یک معنا یک امر واقع صرف است. می‌گوییم یک گزاره ثابت شده وقتی از مقدمات، استنتاج شده باشد؛ ولی در نهایت مقدمات، و قاعده استنتاج، فقط باید فرض شوند. بنابراین هر مقدمه نهایی، به معنایی خاص، یک امر واقع صرف است. از طرف دیگر به نظر می‌رسد هیچ گزاره صادقی وجود ندارد که گفتن اینکه این گزاره می‌توانست کاذب باشد، معنایی داشته باشد... آنچه صادق است، صادق است؛ آنچه کاذب است، کاذب است؛ هیچ چیز مبنایی دیگری برای گفتن وجود ندارد.» ولی بعد با ارجاع به نظر مور می‌گوید: «به نظر می‌رسد تنها معنای منطقی ضرورت همین اولی‌یتی باشد که از استلزام اخذ شده است. یک گزاره بر اساس بزرگ و کوچک بودن مجموعه گزاره‌هایی که این گزاره مقدمه آنهاست ضرورت زیاد یا کم دارد. به این معنا، گزاره‌های منطقی بالاترین درجه ضرورت را دارند و گزاره‌های هندسه درجه بالایی از ضرورت را دارا هستند. (Russell, 2010 (1903), p. 460)

موضع منفی و سلبی راسل نسبت به موجهات در آثار بعدی او همچنان ادامه دارد.

۶.۱.۲ (۱۹۰۴) مقالات ماینونگی

راسل یک سال پس از کتاب اصول ریاضیات در سلسله مقالاتی (متشکل از سه مقاله) که نقد ماینونگ هستند مطالبی در مورد موجهات هم مطرح می‌کند. موضع او در مقالات ماینونگی همان موضع سلبی است که از ۱۹۰۱ آغاز شده بود. گرچه او مفاهیم موجهاتی را مفاهیمی اصیل و مناسب در فلسفه نمی‌داند ولی علی‌القاعده خود را موظف می‌داند استفاده‌های بسیار زیاد فلاسفه از این مفاهیم را تبیین کند و توضیح دهد وقتی از این واژه‌ها استفاده می‌شود منظور چیست. تبیینی که راسل در این مقالات به صورت اجمالی می‌آورد تبیینی است که به نظر او از تبیین‌های دیگر قابل قبول‌تر و رضایت‌بخش‌تر است و آنچه در آثار بعدی او دیده می‌شود بیشتر شرح و بسط همین موضع است.

او در یکی از نقدها به ماینونگ می‌گوید:

نمی‌توان میان گزاره‌های صادق ضروری و گزاره‌های صادقی که فقط [حاکمی از] امرواق هستند تمایزی گذاشت... در سراسر کار ماینونگ او در بسیاری از مواضع حساس از مفهوم ضرورت استفاده کرده است؛ و اگر ضرورت پذیرفته نشود برخی از مهمترین استدلال‌های او کار نمی‌کنند. ... پس از این، خود راسل تلاش می‌کند تا مفهوم ضرورت را تبیین کند. او می‌گوید: «به‌طور کلی وقتی یک گزاره‌ای حاوی یک لفظی است که ما از روی گزینه آن را متغیر می‌دانیم، احساس می‌کنیم که وقتی برخی ارزش‌های این متغیر، گزاره را صادق و برخی ارزش‌ها آن را کاذب کنند، این گزاره، ممکن است. مثلاً وقتی می‌گوییم «شماره این تاکسی چهار رقم دارد» احساس می‌کنیم که می‌شد پنج رقم داشته‌باشد، چون همه تاکسی‌هایی که می‌شد بگیریم را در نظر می‌گیریم. (Russell, 1994, pp. 435-436)

تبیینی که راسل در اینجا به صورت اجمالی از مفاهیم موجهاتی ضرورت و امکان ارائه می‌دهد همان چیزی است که در آثار بعدی خود آن را به عنوان تبیینی قابل قبول‌تر از سایر تبیین‌ها می‌پذیرد.

۲.۲ دوره دوم

۱.۲.۲ مقاله «ضرورت و امکان»

راسل این مقاله را در ۲۲ اکتبر ۱۹۰۵ در شصت و پنجمین جلسه جامعه فلسفی اکسفورد قرائت کرد. چون این تنها اثر اوست که به صورت خاص و صریح بر مفاهیم موجهاتی متمرکز شده است بنابراین لازم است گزارش کاملی از مطالب آن ارائه شود.

راسل ابتدا می‌گوید «موجهات گرچه در منطق، موضوعی سنتی است اما رفته‌رفته توجه فلسفی به آن کم می‌شود. به باور من این کاهش توجه به خاطر این واقعیت است که تقسیم حکم‌ها به ضروری (necessary) و ممکن (problematic) مبتنی بر یک خلط است» (Russell, 1994, p. 508) سراسر این مقاله کوششی است در جهت توضیح و تبیین این خلط و کنار گذاشتن مفاهیم موجهاتی.

ابتدا دو نکته یادآوری می‌شود. اول اینکه ضرورت و امکان بر گزاره‌ها حمل می‌شوند^۴ و دوم اینکه اگر قرار است تئوری موجهاتی یک تئوری مهم و غیرپیش‌پافتاده باشد پس باید برخی گزاره‌های صادق ضروری نباشند و برخی گزاره‌های کاذب، ممکن باشند به بیان دیگر، ضرورت باید چیزی بیش از صدق گزاره باشد.

اما برگردیم به تعاریف مدنظر راسل، او می‌گوید یک توافق تقریباً^۵ عام در مورد مفاهیم موجهاتی وجود دارد به این ترتیب که:

- گزاره ممکن گزاره‌ای است که نقیض آن ضروری نیست.

- گزاره محتمل (contingent) گزاره‌ای است که صادق است ولی ضروری نیست.

- گزاره ناممکن (ممتنع) گزاره‌ای است که ممکن نیست.

این تعاریف همه براساس مفهوم ضرورت ارائه شده‌اند پس در ادامه، بحث تنها با تکیه بر ضرورت پیگیری می‌شود.

پس از آن راسل به بررسی تعاریفی می‌پردازد که تا آن زمان برای ضرورت ارائه شده بودند. اما قبل از طرح تعاریف موردنظر، این نکته یادآوری می‌شود که آن کسانی که چنین تعاریفی ارائه کرده‌اند اینها را تعاریفی صرفاً زبانی نمی‌دانسته‌اند یعنی باور داشته‌اند که ایده‌ای از ضرورت دارند و تعریفی که می‌دهند صادق است، یعنی نشانه‌هایی غیر از ضرورت می‌دهند که همه گزاره‌های ضروری آن نشانه‌ها را دارند و این نشانه‌ها تنها خاص گزاره‌های ضروری است و گزاره‌های دیگر، فاقد آن هستند. یعنی «سوال اصلی این است که آیا محمولی به عنوان محمول ضرورت وجود دارد که متمایز باشد از محمول‌های مختلفی که تعاریف پیشنهادی این مفهوم هستند و به عنوان معادل آن معرفی می‌شوند (Russell, 1994, p. 509)» اگر چنین چیزی وجود نداشته باشد، عدم توافق بین افراد و تعاریف مختلف آنها عدم توافق فلسفی نیست بلکه هرکدام از آنها ضرورت را به معنایی متفاوت استفاده می‌کند. خود راسل معتقد است محمولی به عنوان محمول ضرورت وجود ندارد.

اما بپردازیم به تعاریفی که راسل آنها را بررسی می‌کند.

۱.۱.۲.۲ پیشینی/پسینی

گرچه پیشینی/پسینی تمایزی معرفت‌شناسانه است ولی به نظر می‌رسد دوگانه ضروری/ممکن رابطه وثیقی با دوگانه پیشینی/پسینی^۶ دارد.

معرفت تجربی (کل‌اش یا جزئی از آن) از ادراک حسی گرفته می‌شود؛ معرفت پیشینی مستقل از تجربه است ... ولی احساس خاصی وجود دارد که آنچه با ادراک حسی و به نحو پسینی دانسته می‌شود می‌توانست طور دیگری باشد [ممکن است] ولی آنچه به صورت پیشینی دانسته می‌شود ضروری است. این احساس است که پیشینی/پسینی را با ضروری/ممکن مرتبط می‌کند (Russell, 1994, p. 510)

اما از نظر راسل معرفت به یک گزاره واحد می‌تواند هم به صورت پیشینی حاصل شود^۷ و هم از طریق تجربه. مثلاً متکلمینی همانند آنسلم معتقدند که معرفت به وجود خداوند، مستقل از تجربه برای ما حاصل می‌شود اما از طرفی گاهی معرفت به خداوند از طریق تجربه به دست می‌آید همانطور که حضرت موسی با مشاهده بوته سوزان در بیابان به وجود خداوند راه یافت. پس ارتباط دوتایی معرفت‌شناسانه پیشینی/پسینی با دوتایی منطقی ضروری/ممکن خیلی هم ساده نیست. بنابراین باید به دنبال یک دوتایی منطقی باشیم که با دوتایی پیشینی/پسینی متناظر باشد. زوج منطقی پیشنهادی راسل اینها هستند: گزاره‌هایی که حمل وجود به آنها در زمان‌های خاص نیست و گزاره‌هایی که حمل وجود به آنها در زمان خاص است.

ضرورتی که ما در مورد برخی گزاره‌ها داریم و در مورد گزاره‌هایی که از طریق ادراک حسی به آنها معرفت پیدا می‌کنیم نداریم از نظر راسل دو منشأ دارد. منشأ اول منشأ روانشناسانه است وقتی یک گزاره‌ای مربوط به زمان خاصی نیست اگر معرفت به آن قابل حصول باشد در همه زمان‌ها قابل حصول است و ما هیچگاه منتظر نمی‌مانیم که ببینیم آیا این امر رخ می‌دهد یا خیر. برای همین است که وقتی در علمی مثل ستاره‌شناسی دانشمندان امری را پیش بینی می‌کنند مردم وقوع آن امر را ضروری می‌دانند. اما از نظر راسل منشأ دیگر این حس ضرورت، یک خلط است. گاهی ما از جملاتی استفاده می‌کنیم که در واقع زمانی هستند ولی زمان آنها بیان نمی‌شود. جمله‌ای مثل «باران می‌بارد» بعضی وقت‌ها صادق است ولی نه همیشه. بنابراین احساس می‌شود که این جمله می‌تواند صادق باشد و می‌تواند کاذب باشد.

ولی این تنها به خاطر آن است که این جمله در زمان‌های متفاوت بیانگر گزاره‌هایی متفاوت است و هر کدام از این گزاره‌ها مستقل از زمان یا صادق هستند و یا کاذب. بنابراین ضرورت و امکان تا آنجا که مربوط به پیشینی و تجربی هستند فقط اهمیت معرفت‌شناسانه دارند.

۲.۱.۲.۲ قابلیت اثبات

راسل دو بیان از این تبیین از ضرورت را به برادلی و مور نسبت می‌دهد.

۱. برادلی

نظر برادلی در مورد ضرورت به روایت راسل این است که یک گزاره ضروری است وقتی اثبات‌پذیر (demonstrable) باشد. «در زندگی روزمره وقتی می‌گوییم «باید اینطور باشد» این گفته معمولاً دلالت بر یک استنتاجی دارد. مثلاً می‌گوییم «او باید در خانه باشد چون کلاهش را در اتاق دیدم»» (Russell, 1994, p. 511) اما راسل این تبیین برادلی را قابل قبول نمی‌داند. ظاهراً آنچه برادلی آن را ضروری اعلام می‌کند کل گزاره شرطی که حاکی از رابطه استنتاجی است، نیست بلکه تالی این شرطی را ضروری می‌داند.^۱ اگر چنین باشد پس هر گزاره‌ای ضروری خواهد بود چون هیچ گزاره‌ای نیست که از یک مقدمه نتیجه نشود. اما حتی اگر برادلی بتواند از شرایطی که تحت آن می‌گوییم «باید چنین باشد» تبیینی کاملاً درست بدهد راسل معتقد است «اگر این تبیین را بپذیریم ضرورت در تنها معنای مهم (important) آن متعلق به روانشناسی یا حداکثر متعلق به معرفت است و نه متعلق به منطق... چون گفتن اینکه «باید چنین باشد» فقط می‌گوید که «من نتیجه می‌گیرم که چنین است» یا اگر بر یک معنای منطقی پافشاری کنیم «باید چنین باشد» می‌تواند به این معنا دانسته شود که «این قابل اثبات (demonstrable) است که چنین است» ولی «p قابل اثبات است» به این معنا نیست که «اثبات p ممکن است» (چون امکان را باید با ضرورت تعریف کرد) باید آن را به این معنا دانست که «یک گزاره صادقی هست که مستلزم p است» ولی این معنای مهمی نیست چون وقتی و تنها وقتی برقرار است که p صادق باشد» (Russell, 1994, p. 512)

۲. مور

راسل نظر مور را در ادامه نظر برادلی بیان می کند چون در هر دو نظریه رابطه استلزامی میان گزاره‌ها، نقشی اساسی بازی می کند. مور می گوید یک گزاره ضروری است وقتی نسبت به گزاره‌ای دیگر اولویت منطقی داشته باشد و p منطقی بر q اولویت دارد و مقدم بر آن است اگر p مستلزم q باشد ولی q مستلزم p نباشد. راسل در مقام نقد این نظریه می گوید اگر استلزام مادی را بپذیریم و این نظر در مورد شرطیات را داشته باشیم که همه گزاره‌ها مستلزم گزاره‌های صادق هستند و گزاره‌های کاذب مستلزم همه گزاره‌ها هستند در این صورت دیگر نمی توانیم از نظریه مور استفاده کنیم چون از نظر اولویت و تقدم همه گزاره‌های صادق در یک رده و دسته قرار می گیرند و درواقع به همه گزاره‌های صادق یک درجه از ضرورت نسبت داده می شود پس نظریه مور مناسب رده بندی میان گزاره‌های صادق نیست.

همانطور که قبلاً گفتیم راسل درواقع معتقد است این یک توصیف روانشناختی است از اینکه ما چگونه بعضی گزاره‌ها را ضروری می دانیم. او می گوید « ما این امر را مشکل می یابیم که در مورد گزاره‌ی خاصی که مستلزم تعداد زیادی از گزاره‌ها هستند شک کنیم و در نتیجه، آن را ضروری می نامیم» (Shieh, 2019, p. 375)

۳.۱.۲.۲ قابلیت استنتاج از قانون تناقض

می توان تعریف قدیمی ضرورت به کمک تحلیلی را با انجام اصلاحاتی همچنان به کار برد. در معنای سنتی، تحلیلی دو ویژگی دارد ویژگی اول که به واسطه آن، چنین نامی به این گزاره‌ها داده شده، آن است که اگر موضوع چنین گزاره‌هایی تحلیل شوند حاوی محمول آن گزاره هستند. ویژگی دوم که قرار است معادل ویژگی اول باشد (گرچه در واقع چنین نیست) ویژگی قابلیت استنتاج (deducible) از قانون تناقض یا به نحو عام تر قابلیت استنتاج از قوانین فکر است یعنی گزاره‌هایی را که از قوانین منطقی (قوانین اینهمانی، تناقض و اصل طرد شق ثالث) قابل استنتاج هستند، تحلیلی می دانیم.

با توجه به این مطلب می توان گفت یک گزاره ضروری، گزاره تحلیلی است و یک گزاره ممکن گزاره‌ای است که نقیض آن تحلیلی نیست. ولی احساس (feeling) ضرورت با این تعریف همخوانی ندارد. در مورد خیلی از گزاره‌ها که احساس می کنیم ضروری هستند می بینیم با این ملاک‌ها تحلیلی نیستند. مثلاً «اگر چیزی خوب باشد بد نیست»، «اگر چیزی زرد باشد قرمز نیست». بد همان معنای غیرخوب را نمی دهد و بنابراین با منطق صرف نمی توان

اثبات کرد که خوب و بد ناسازگاری دارند. بنابراین گرچه گزاره‌های تحلیلی مجموعه مهمی از گزاره‌ها هستند ولی این مجموعه همان مجموعه گزاره‌های ضروری نیست. (Russell, 1994, p. 517)

۴.۱.۲.۲ استفاده از تابع گزاره‌ای

در ادامه، راسل سرانجام رأی را مطرح می‌کند که آن را قابل قبول‌تر از بقیه آراء می‌داند و در آثار بعدی خود همچنان همین رأی را حفظ می‌کند. آن رأی این است که ضرورت و امکان، ویژگی تابع‌های گزاره‌ای هستند، نه ویژگی گزاره‌ها «می‌توان یک گزاره را ضروری دانست وقتی که نمونه‌ای باشد از نوعی از گزاره‌ها که همه آنها صادق هستند» (Russell, 1994, p. 517) مثلاً این دو جمله را در نظر بگیرید «سقراط انسان است یا انسان نیست» و «اگر سقراط انسان است سقراط فانی است» در این دو جمله به جای سقراط هر چیزی قرار دهیم جمله حاصله همچنان صادق باقی می‌ماند، پس این دو جمله ضروری هستند. بر مبنای آنچه راسل در مورد ارتباط مفاهیم ضرورت، امکان و امتناع مطرح کرده بود می‌توان گفت جمله «سقراط فیلسوف است» ممکن است چون حداقل یک چیز در عالم وجود دارد [خود سقراط] که این جمله را صادق می‌کند ولی اینطور نیست که هر چیزی به جای سقراط قرار بگیرد جمله صادق بماند و جمله «اگر سقراط انسان باشد غیرفانی است» ممتنع است چون هیچ چیزی در عالم وجود ندارد که اگر به جای سقراط قرار بگیرد این جمله را صادق کند.

راسل مثالی برای امکان آورده^۹ و می‌گوید

فرض کنید من یک تاکسی می‌گیرم و شماره این تاکسی ۵ رقم دارد من احساس می‌کنم که این شماره می‌توانست ۴ رقم داشته باشد اما منظور من فقط این است که «این یک تاکسی لندن است و برخی تاکسی‌های لندن شماره‌های چهار رقمی دارند». در چنین مواردی احساس می‌شود که موضوع گزاره یک متغیر است، نه اینکه امری کاملاً متعین باشد، یعنی به عنوان عضو نامتعینی از یک مجموعه در نظر گرفته می‌شود (Russell, 1994, p. 518)

البته خود راسل توجه دارد که برای اینکه این تعریف دقیق باشد باید به نکات و ظرایفی هم توجه شود مثلاً بر اساس این تعریف «سقراط اینهمان با سقراط است» اگر به عنوان موردی از (x این همان با x است) در نظر گرفته شود ضروری است ولی اگر به عنوان «سقراط اینهمان با x است» در نظر گرفته شود، ممکن است. پس باید بگوییم در گزاره «سقراط این همان با

سقراط است» وقتی متغیر را به جای همه موارد سقراط قرار دهیم گزاره، ضروری است، چون جمله به ازاء همه ارزش‌های متغیر صادق است. باید به این نکته هم توجه داشت که می‌توان رابطه و نسبت بیان شده را هم به‌عنوان متغیر در نظر گرفت، به این ترتیب که سقراط نسبت R را با سقراط دارد اگر R را نسبت اینهمانی در نظر بگیریم جمله‌ای صادق به دست می‌آید. ولی این تابع گزاره‌ای برحسب همه مقادیری که R می‌تواند بگیرد صادق نیست. راسل می‌گوید این شهود و احساس می‌تواند این شهود که گزاره‌های تحلیلی ضروری هستند را هم تبیین کند. بر این اساس می‌توانیم بگوییم گزاره‌های تحلیلی این ویژگی را دارند که بر حسب همه اجزاءشان ضروری هستند.^{۱۰}

گرچه همدلی راسل با این احساس بیش از موارد قبلی است ولی در این مورد هم نقدهایی مطرح می‌کند. او می‌گوید گزاره‌هایی وجود دارند که به نظر نمی‌رسد با این طرح هماهنگ باشند. مثلاً این گزاره را در نظر بگیرید « x یا لحظه‌ای از زمان نیست یا لحظه‌ای از زمان بعد از مرگ کرامول است یا لحظه‌ای از زمان قبل از استرداد او است». ما به چنین گزاره‌ای احساس یقین داریم ولی نسبت به اینکه گزاره‌هایی از این نوع را ضروری بدانیم مطمئن نیستیم. چون صدق گزاره‌هایی از این نوع، یک نتیجه‌گیری از این گزاره است که «مرگ کرامول قبل از استرداد او رخ داد» خود این گزاره محتمل است. «ولی اگر کسی بگوید یک چنین و چنان واقعه‌ای قبل از مرگ کرامول ولی بعد از استرداد او رخ داد ما می‌گوییم این غیرممکن است چون کرامول قبل از استرداد مرده بود.» (Russell, 1994, p. 519)

پس راسل معتقد است هیچکدام از این «احساس»ها در مورد ضرورت، قابل اتکا نیست. مورد آخر قابل دفاع‌تر است ولی مثال مربوط به کرامول حتی این مورد را هم تضعیف می‌کند. بالدوین در مورد این مثال آخر می‌گوید اینجا خلطی صورت گرفته میان «ضرورت شرطی» (necessity of a conditional) و «ضرورت تالی» (necessity of consequent). (Baldwin, 2017, p. 152) این دو ضرورت با هم فرق دارند. این شرطی را در نظر بگیرید: «اگر کرامول قبل از استرداد مرده باشد آنگاه یک چنین و چنان واقعه‌ای قبل از مرگ کرامول ولی بعد از استرداد او رخ نداده‌است» این گزاره شرطی، ضروری است ولی تالی گزاره شرطی یعنی گزاره «یک چنین و چنان واقعه‌ای قبل از مرگ کرامول ولی بعد از استرداد او رخ نداده‌است» ضروری نیست. به نظر می‌رسد حق با بالدوین است و راسل این دو را با هم خلط کرده است. پس مورد آخر که راسل آن را به بقیه موارد ترجیح داده‌بود، با این مثال تضعیف نمی‌شود. ولی خود بالدوین که مثال بالا را موجب تضعیف این مورد نمی‌داند نقد دیگری بر آن وارد کرده‌است که

قابل تأمل است. او می‌گوید تبیین مرجح راسل از ضرورت یعنی اینکه ضرورت ویژگی تابع‌های گزاره‌ای است (نه ویژگی گزاره‌ها) ابتدا در مقالات مابونونگی مطرح شد. در آنجا این تبیین قابل قبول بود چون راسل در آن زمان وجود را به هر نوع شیئی، حتی به اشیاء غیر-موجود، نسبت می‌داد. به این ترتیب وقتی او ضرورت را به‌عنوان صدق توابع گزاره‌ای برای همه ارزش‌های آن معرفی می‌کرد، این هم شامل نمونه‌های ممکن (غیرموجود) و هم شامل نمونه‌های بالفعل و موجود می‌شد. ولی مقاله «ضرورت و امکان» و «در باب دلالت» هر دو در یک سال یعنی ۱۹۰۵ ارائه شده‌اند. «در باب دلالت» در اکتبر ۱۹۰۵ چاپ شد یعنی چند ماه قبل از سخنرانی «ضرورت و امکان». راسل در «در باب دلالت» به سمت امساک وجودشناسانه می‌رود و وجود به موجود بالفعل مقید شده، و موجودات صرفاً ممکن کنار گذاشته می‌شوند. باید دید آیا راسل در نوشته‌های بعدی خود می‌تواند دفاع قابل قبولی از تبیین خود ارائه بدهد یا خیر. (Baldwin, 2017, pp. 154-155)

بخش آخر مقاله راسل به خلاصه اجمالی مطالب مطروحه در مقاله می‌پردازد و می‌گوید:

خیلی محتمل است که تعاریف ممکن دیگری از ضرورت هم وجود داشته باشند که رضایت بخش‌تر از آنهایی باشد که من مورد بحث قرار دادم ولی نتیجه بحثی که تا این جا داشتم چنین است:

احساس ضرورت احساسی پیچیده و درهم است که مرکب از این عناصر است

۱- این احساس که یک گزاره را می‌توان بدون توسل به ادراک حسی دانست.

۲- این احساس که یک گزاره می‌تواند اثبات شود.

۳- این احساس که یک گزاره را می‌توان از قوانین منطق استنتاج کرد.

۴- این احساس که یک گزاره نه فقط برای موضوع بالفعلش برقرار است، بلکه برای همه موضوعاتی که کم و بیش شبیه موضوع بالفعل آن هستند یا، به عنوان یک مورد افراطی، در مورد همه موضوعات به صورت مطلق هم برقرار است.

هر یک از این چهار تا را می‌توان برای یافتن تئوری ضرورت به کار گرفت. اولی یک تئوری می‌دهد که اهمیت آن منطقی نیست بلکه معرفت‌شناسانه است؛ دومی ضرورت را همبود با صدق می‌کند. سومی و چهارمی مجموعه مهمی از گزاره‌ها را مشخص می‌کنند ولی مجموعه سوم (یعنی گزاره‌های قابل استنتاج از قوانین منطق) را می‌توان به عنوان مجموعه گزاره‌های تحلیلی بهتر توصیف کرد و نظر زیربنای چهارمی قابل اعمال بر توابع گزاره‌ای است نه برگزاره.

راسل و موجهات (فرشته نباتی) ۲۲۱

من نتیجه می‌گیرم که هیچ مفهوم منطقی مبنایی از ضرورت (و بنابراین از امکان) وجود ندارد. اگر این نتیجه معتبر باشد، موضوع موجهات را باید از منطق بیرون راند چون گزاره‌ها صرفاً یا صادق هستند و یا کاذب و هیچ مفهوم مقایسه‌ای و برتر، آنگونه که مفاهیم امکان و ضرورت مستلزم آن هستند، وجود ندارد. (Russell, 1994, p. 520)

۳.۲ دوره سوم

پس از مقاله «ضرورت و امکان» راسل هیچ نوشته دیگری ندارد که در آن به صورت مستقل و اختصاصی به موجهات پرداخته باشد. ولی در بسیاری از آثارش به مناسبت‌های مختلف باز هم پای مفاهیم موجهاتی به مباحث باز می‌شود. در اینجا به برخی از مهمترین موارد اشاره می‌کنیم.

۱.۳.۲ (۱۹۱۰) توضیحاتی در پاسخ به آقای برادلی (Some Explanations in Reply to)

(Mr. Bradley)

برادلی در سال ۱۹۱۰ مطلبی در مورد اصول ریاضیات راسل در نشریه Mind منتشر کرد (On Appearance, Error and Contradiction). پاسخ راسل به این مطلب در همان شماره چاپ شده است (Some Explanations in Reply to Mr. Bradley). راسل در این مقاله مطالبی هم در مورد «ضرورت» بیان کرده است. او می‌گوید:

من فکر می‌کنم بخش زیادی از مخالفت من با آقای برادلی در واقع مخالفت با مفهوم «ضرورت» است. خود من ضرورت و امکان را به عنوان مفاهیم پایه‌ای نمی‌پذیرم: به نظر من اساساً صدق فقط صدق واقعی است، و جستجوی دلیل کافی اشتباه است. من شیوه‌های زیادی برای تعریف ضرورت می‌شناسم که کاربردهای معمول آن را تبیین می‌کند: ما می‌توانیم یک گزاره را ضروری بنامیم وقتی از یک گزاره‌ای که می‌دانیم صادق است نتیجه شود، یا وقتی که بدون بینه تجربی بتوان به آن معرفت یافت یا وقتی که آنچه تصدیق شده برای هر موضوع دیگری هم صادق باشد. و هر معنایی از ضرورت را که بپذیریم معنایی متناظر با آن برای «امکان» حاصل می‌شود: یک گزاره ممکن است وقتی نقیض آن ضروری نباشد. (Russell, 1910, p. 374)

دو نکته در این مقاله حائز اهمیت است. اول اینکه او در اینجا همچنان موضع ضد موجهاتی خود را حفظ کرده است. و دوم آنکه در ضمن بیان مخالفت خود با مفهوم «ضرورت» یکی از

مواضعی را که پیش از مقاله «ضرورت و امکان» آورده بود نفی می‌کند. او در برخی از نوشته‌های اولیه خود، ضرورت را از مفاهیم اولیه و پایه در نظر گرفته بود ولی در اینجا صریحا آن موضع را نفی می‌کند.

۲.۳.۲ (۱۹۱۲) مسائل فلسفه (*The Problems of Philosophy*)

ضدیت راسل با موجهات، مخصوصا پس از سخنرانی «ضرورت و امکان» تقریبا در همه آثار او به قوت دیده می‌شود. اما در کتاب مسائل فلسفه به نظر می‌رسد که او به راحتی و بدون دغدغه از مفهوم ضرورت به معنای مصطلح آن استفاده می‌کند و ظاهرا مشکلی با آن ندارد. او می‌گوید:

کل ریاضی محض مثل منطق، پیشینی است. فلاسفه تجربی به صورتی عجیب این مطلب را انکار می‌کنند. آنها معتقدند که تجربه همانقدر که منشا معرفت به جغرافیا است منشا معرفت به ریاضیات هم هست. آنها معتقدند تجربه مکرر دیدن دو چیز و دو چیز دیگر و دریافتن اینکه اینها باهم می‌شوند چهار چیز، ما را به واسطه استقرا به این نتیجه سوق می‌دهد که همیشه دو چیز و دو چیز با هم چهار چیز می‌شوند... در واقع ما احساس می‌کنیم که یقین مانسبت به دو و دو چهار است با مثال‌های جدید افزایش نمی‌یابد، یقین ما آنقدر زیاد است که نمی‌تواند بیشتر شود. به علاوه یک کیفیت ضروری درباره گزاره «دو و دو چهار است» حس می‌کنیم که حتی برای بهترین تعمیم‌های تجربی وجود ندارد، چنین تعمیم‌هایی همیشه به صورت صرف واقعیت باقی می‌مانند: ما حس می‌کنیم می‌توانست جهانی باشد که اینها آنجا کاذب باشند گرچه در جهان بالفعل اتفاقا صادق هستند. برعکس حس می‌کنیم در هر جهان ممکن دو و دو چهار خواهد بود: این صرف یک واقعیت نیست، بلکه ضروری است و هرچیز بالفعل یا ممکن باید با آن همخوانی داشته باشد. (Russell, 2001 (1912), p. 43)

این مطالب راسل به نظر عجیب هستند و با سایر مواضع او همخوانی ندارند. ممکن است کسی بگوید که این قطعه، از کتاب مسائل فلسفه است که برای مخاطب عام نوشته شده و نباید در مورد این مسائل تخصصی اهمیت زیادی برای آن قائل شد. (Baldwin, 2017, p. 156)

اما برای هماهنگی و همخوانی این قطعه با موضع کلی راسل نسبت به موجهات، تبیین‌هایی ارائه شده است. سنفورد شی می‌گوید: سیاق بحث راسل در اینجا استدلال علیه کسانی است که

معرفت منطقی و ریاضی را مبتنی بر تجربه می‌دانند و تاکید او بر تفاوت معرفت‌شناختی ریاضیات و علوم تجربی است. به این نکته هم باید توجه داشت که راسل در اینجا از «احساس می‌کنیم» استفاده می‌کند و این همان چیزی است که او در مقاله «ضرورت و امکان» از آن استفاده کرده بود. او در آنجا می‌خواست نشان دهد که احساس‌های ما مستلزم آن نیست که یک ویژگی مشخصی به عنوان ضرورت وجود دارد. (Shieh, 2019, p. 392) اما برخلاف نظر شی گرچه راسل می‌گوید «احساس می‌کنیم» به نظر می‌رسد کلام حاوی لحنی مثبت و تاییدآمیز است.

۳.۳.۲ (۱۹۱۸-۱۹۱۹) فلسفه اتمیسم منطقی (*The Philosophy of Logical Atomism*)

راسل در این مجموعه درسگفتارها در دو جا در مورد مفاهیم موجهاتی صحبت می‌کند. او در درسگفتار پنجم با عنوان «گزاره‌های عام و وجود» (General Propositions and Existence) به بحث از گزاره‌های مسور می‌پردازد و در ضمن این بحث، موضع قبلی خود در مورد مفاهیم موجهاتی را تکرار می‌کند.

راسل پس از تبیین گزاره‌های کلی و جزئی، به توضیح تابع‌های گزاره‌ای (propositional functions) می‌پردازد و می‌گوید عدم توجه به تفاوت گزاره و تابع گزاره‌ای نتایج نادرستی در پی دارد، او می‌گوید:

بسیاری از فلسفه‌های نادرست محصول خلط گزاره‌ها و تابع‌های گزاره‌ای هستند. در فلسفه رایج سنتی موارد زیادی هست که محمول‌هایی که تنها بر تابع‌های گزاره‌ای اعمال می‌شوند به گزاره‌ها نسبت داده می‌شوند و حتی گاهی بدتر از این، این محمول‌ها به افراد نسبت داده می‌شوند. یک مورد از چنین چیزی مساله ضروری، ممکن و ممتنع است. در همه فلسفه سنتی یک عنوان «موجهات» وجود دارد که از ضروری، ممکن و ممتنع به عنوان ویژگی‌های گزاره‌ها بحث می‌کند، در حالی که اینها در واقع ویژگی تابع‌های گزاره‌ای هستند. گزاره‌ها فقط یا صادق هستند و یا کاذب

گزاره « x است» را در نظر بگیرید، این یک تابع گزاره‌ای است که x هر چه باشد، صادق است یعنی یک تابع گزاره‌ای ضروری است. « x انسان است» یک تابع گزاره‌ای ممکن است. « x اسب تک‌شاخ است» یک تابع گزاره‌ای ناممکن است.

گزاره‌ها می‌توانند فقط صادق یا کاذب باشند، ولی تابع‌های گزاره‌ای این سه احتمال [ضروری، ممکن، ممتنع] را دارند. من فکر می‌کنم درک این نکته مهم است که کل آموزه موجهات تنها بر تابع‌های گزاره‌ای اعمال می‌شود نه بر گزاره‌ها. (Russell, 2010, p. 65)

در این فقره راسل همان تبیینی را از موجهات می‌آورد که بارها در نوشته‌های قبلی خود ارائه کرده بود:

- یک تابع گزاره‌ای
- ضروری است وقتی به ازای تمام مقادیر صادق است
- ممکن است وقتی به ازای بعضی مقادیر صادق است
- ناممکن است وقتی به ازای هیچ مقداری صادق نیست

اما در ادامه این درسگفتار بحثی در مورد وجود هست که در آنجا راسل می‌گوید وجود هم ویژگی تابع‌های گزاره‌ای است. او می‌گوید: «وجود اساساً ویژگی تابع گزاره‌ای است. این بدان معناست که این تابع گزاره‌ای حداقل در یک مورد صادق است. اگر بگویید «اسب‌های تک‌شاخ وجود دارند» این بدان معناست که «x ای وجود دارد که x اسب تک‌شاخ است» (Russell, 2010, p. 66)

اما به نظر می‌رسد در این فقرات، تحلیلی که راسل از امکان می‌دهد همان تحلیلی است که از وجود می‌دهد به بیان دیگر در اینجا وجود و امکان یکی شده‌اند. ولی در زبان عرفی ما این مفاهیم را معادل هم به کار نمی‌بریم و درک عرفی ما این دو مفهوم را یکی نمی‌داند. ظاهراً پس از این درسگفتار کسی همین نکته را به راسل گفته‌است چون او درسگفتار هفتم را با اشاره به همین نکته آغاز می‌کند و می‌گوید من این دو مفهوم را یکی نمی‌دانم فقط منظورم این بوده که ایده مبنایی که این مفاهیم از آن به دست می‌آیند یکی است. (Russell, 2010, p. 92)

او برای تبیین تفاوت این دو مفهوم ابتدا سعی می‌کند تبیین خود از امکان را بسط بیش‌تری بدهد برای همین توضیحاتی می‌آورد:

ما وقتی می‌گوییم یک تابع گزاره‌ای ممکن است یعنی مواردی وجود دارد که این تابع صادق است. این دقیقاً همان معنایی نیست که معمولاً مثلاً وقتی کسی می‌گوید باران می‌بارد از آن قصد می‌کند. ولی به نظر من کاربردهای معمول واژه «امکان» در فرایندی از آن مشتق شده‌اند. مثلاً معمولاً وقتی می‌گویید یک گزاره ممکن است منظورتان چیزی شبیه این است: اول اینکه این گفته دلالت دارد بر اینکه شما نمی‌دانید که این گزاره صادق است یا خیر؛ و به نظر من در درجه دوم دلالت دارد بر اینکه این گزاره یکی از گزاره‌های مجموعه گزاره‌هایی است که صدق برخی از آنها دانسته شده‌است. مثلاً وقتی من می‌گویم «ممکن است فردا باران بیارد» گزاره «فردا باران می‌بارد» یکی از گزاره‌های مجموعه «در زمان t باران می‌بارد» است که t نشان‌دهنده زمان‌های متفاوت است. منظور ما

تأحدی این است که نمی‌دانیم آیا باران می‌بارد یا نمی‌بارد، اما این مقصود را هم داریم که می‌دانیم که این گزاره از دسته گزاره‌هایی است که کاملاً صلاحیت صادق بودن را دارند، و گزاره مذکور یکی از ارزش‌های تابع گزاره‌ای است که می‌دانیم برخی از ارزش‌های آن صادق است. گمان می‌کنم شما درخواهید یافت که بسیاری از کاربردهای معمول «ممکن» در این دسته جا می‌گیرند. یعنی اگر بگویید گزاره‌ای ممکن است گفته‌اید: «در این گزاره یک مولفه‌ای وجود دارد که اگر آن را تبدیل به متغیر کنید یک تابع گزاره‌ای به دست می‌آورد که گاهی صادق است». بنابراین درباره یک گزاره نباید صرفاً بگویید که این گزاره ممکن است بلکه باید بگویید نسبت به فلان مولفه ممکن است. این بیان کامل‌تری خواهد بود. (Russell, 2010, p. 93) حالا بعد از این فقره مفصل که راسل تلقی خود از امکان را بیان کرد در ادامه تلاش می‌کند تا تفاوت وجود و امکان را روشن کند. او می‌گوید:

مثلاً منظور من از این گفته که «شیرها وجود دارند» با منظور من از اینکه شیرها ممکن هستند یکی نیست؛ چون وقتی می‌گویید «شیرها وجود دارند» به این معناست که تابع گزاره‌ای «x یک شیر است» یک تابع گزاره‌ای ممکن است به این معنا که شیرها هستند، درحالی که وقتی می‌گویید «شیرها ممکن هستند» گزاره‌ای کاملاً متفاوت است و به این معنا نیست که یک حیوانی که تصادفی انتخاب شده می‌تواند شیر باشد، بلکه به این معناست که یک نوعی (sort) حیوان می‌تواند نوعی باشد که آن را «شیر» می‌نامیم. مثلاً اگر بگویید «تک‌شاخ‌ها ممکن هستند» منظورتان این است که شما دلیلی بر این ندارید که چرا نباید تک‌شاخ‌ها باشند و این گزاره‌ای است که کاملاً متفاوت است با «تک‌شاخ‌ها وجود دارند». براساس اینکه منظور شما از گفتن اینکه تک‌شاخ‌ها ممکن هستند چه باشد، این گزاره همواره به چیزی از این قبیل تبدیل می‌شود که «ممکن است فردا باران بیارد». منظور شما این است که گزاره «اسب‌های تک‌شاخ وجود دارند» یکی از اعضای مجموعه معینی از گزاره‌ها است که صدق برخی از اعضای آن دانسته شده است، و اینکه توصیف اسب تک‌شاخ واجد چیزی نیست که نشان دهد چنین جانورانی نمی‌توانند وجود داشته‌باشند. (Russell, 2010, pp. 93-94)

۳. توفیق یا عدم توفیق راسل

همان‌طور که پیش از این گفتیم عده‌ای که معتقدند که راسل نه تنها مخالفتی با موجهاات نداشته بلکه با بررسی آثار او می‌توان عناصر یک منطق موجهاات را استخراج کرد، ولی بررسی

سیر فکری راسل در مورد موجهات نشان می‌دهد ضدیت او با موجهات روش‌تر از آن است که بتوان آن را انکار کرد.

اما دو پرسش اساسی و مهم در این مورد مطرح می‌شود: پرسش اول اینکه چرا راسل موضعی ضد موجهاتی داشت؟ و پرسش دوم، که در اینجا بیشتر بر آن تاکید می‌کنیم، اینکه آیا او موفق شده‌است مفاهیم موجهاتی را کاملا کنار بگذارد یا خیر؟ در مورد پرسش اول، رشر برای موضع ضد موجهاتی راسل سه دلیل آورده‌است:

۱.۳ پیشینه فلسفی

رشر می‌گوید راسل از ابتدای حیات فلسفی خود مخالف امکان بوده‌است. او ریشه این مخالفت را در انس طولانی راسل با اسپینوزا می‌داند و فکر می‌کند راسل تحت‌تاثیر ضرورت‌گرایی اسپینوزا امکان‌گرایی لایب‌نیتز را کنار گذاشت. (Rescher, 2006, p. 160)

۲.۳ پیشینه ریاضیاتی

از نظر رشر نظرات راسل همواره تحت‌تاثیر ریاضیات بوده‌است. در ریاضیات تمایزهای موجهاتی جایی ندارد، و مخصوصا هیچ جایی برای امور ممکن وجود ندارد. در ریاضیات در مورد آموزه‌ها و گزاره‌ها وصف ضرورت را به‌کار نمی‌بریم این مفهوم را تنها برای ارتباط استنتاج قیاسی به‌کار می‌بریم یعنی ارتباطی که به‌واسطه آن قضایا از اصول موضوعه نتیجه می‌شوند.^{۱۱} حالا اگر تنها نقش منطق، تفصیل عقلانی ریاضیات است که هیچ، ولی اگر با توجه به منطق‌گرایی راسل، نوعی اینهمانی میان منطق و ریاضیات وجود دارد و در ریاضیات هیچ نیاز واقعی به موجهات وجود ندارد و هیچ جایی برای امکان نیست پس منطق موجهات تقریبا مثل تناقض است. (Rescher, 2006, p. 161)

بنابراین از نظر رشر هم نقطه عزیمت فلسفی راسل و هم پیشینه ریاضیاتی و منطق‌گرایی او، راسل را مستعد آن کرد که در مقابل تمایزهای موجهاتی بایستد.

۳.۳ شیفتگی به تابع-صدق بودن منطق

دلیل دیگری که رشر برای دوری راسل از موجهات می‌آورد این است که راسل عمیقا گرفتار ایدئولوژی تابع-ارزشی دوازده‌گانه بود. این ایدئولوژی بخشی از میراث فرگه بود و صورت‌بندی

آن در تراکتاتوس ویتگنشتاین انجام شد. راسل در فلسفه اتمیسم منطقی همین خط فکری را دنبال می‌کرد. (Rescher, 2006, p. 166)

حالا مساله این است که یکی از مشخصه‌های مفاهیم موجهاتی این است که هیچیک از آنها تابع صدقی نیستند و نمی‌توان این مفاهیم موجهاتی را با ترم‌های تابع صدقی دوازده‌سی تحلیل کرد. برای راسل و اکثر سنت منطقی متمایل به پوزیتیویسم که از راسل آغاز می‌شود و به گودمن و کواین می‌رسد این مساله ای اساسی برای رد موجهات بوده‌است. (Rescher, 2006, p. 167)

به نظر می‌رسد که می‌توان عوامل دیگری را هم به این فهرست اضافه کرد. مثلاً اینکه ورود مفاهیم موجهاتی به نظام فکری یک تجربه‌گرا، دشوار است. از نظر یک تجربه‌گرا به قول خود راسل «آنچه صادق است، صادق است؛ آنچه کاذب است، کاذب است... و چیز دیگری برای گفتن وجود ندارد» (Russell, 1901, p. 316)

اما از عوامل سه‌گانه‌ای که رشر مطرح کرده، به نظر عامل سوم از بقیه تاثیرگذارتر است. راسل به عنوان یکی از پایه‌گذاران منطق جدید نمی‌تواند بپذیرد که یکی از ویژگی‌های مهم و اساسی منطق، کنار گذاشته‌شود.

اما پرسش دوم آیا راسل موفق شده مفاهیم موجهاتی را کاملاً کنار بگذارد یا آیا او توانسته کاملاً از زبان و منطق معنایی بی‌نیاز شود؟ به نظر می‌رسد او موفق به انجام چنین کاری نشده است. برای بررسی این مساله، قاعدتاً باید آخرین نظر او در مورد مفاهیم موجهاتی را بررسی کنیم یعنی این نظر که « مفاهیم موجهاتی ویژگی تابع‌های گزاره‌ای هستند و نه ویژگی گزاره‌ها» یکی از آخرین آثاری که او به این مطلب پرداخته فلسفه اتمیسم منطقی است. هم‌چنان‌که دیدیم در دو درسگفتار از مجموعه این درسگفتارها مساله موجهات و به‌طورخاص امکان مطرح شده‌است.

مطالب مطرح شده در این دو درسگفتار حاوی مطالب مهمی هستند.

۱. راسل در اینجا به نوعی استفاده معمول از واژه‌های موجهاتی بر سر گزاره‌ها در تعبیری مثل «ممکن است فردا باران بیارد» را به رسمیت می‌شناسد و تلاش می‌کند نشان دهد که این جور کاربردها مشتق از کاربرد و تبیینی است که خود او با استفاده از تابع‌های گزاره‌ای ارائه می‌دهد.

۲. تبیین او از موجهات تبیین معرفت‌شناسانه است. او می‌گوید: «وقتی می‌گویید یک گزاره ممکن است منظورتان چیزی شبیه این است: اول اینکه این گفته دلالت دارد بر این‌که

شما نمی‌دانید که این گزاره صادق است یا خیر؛ و به نظر من در درجه دوم دلالت دارد بر این که این گزاره یکی از گزاره‌های مجموعه گزاره‌هایی است که صدق برخی از آنها دانسته شده است.»

۳. به نظر می‌رسد در واقع راسل وقتی می‌خواهد نشان دهد که علیرغم شباهت اولیه تبیین او از وجود و امکان، این دو مفهوم با هم متفاوت هستند، با اینکه برای تبیین هر دو اینها از سور وجودی استفاده می‌کند ولی در واقع از سورهای وجودی متفاوتی استفاده می‌کند.

بازنویسی راسل از شیرها وجود دارند اینطور است (x شیر است) ($\exists x$) در اینجا دامنه تعبیر مجموعه اشیا است یعنی یک شیئی یا یک حیوانی شیر است.

اما بازنویسی او از شیرها ممکن هستند این است که یک نوعی حیوان می‌تواند نوعی باشد که آن را «شیر» می‌نامیم. اینجا هم از سور وجودی استفاده شده ولی به تصریح خود راسل این سور وجودی «به این معنا نیست که یک حیوانی که تصادفی انتخاب شده می‌تواند شیر باشد» در واقع اینجا سور ما سور مرتبه دوم است یعنی در مورد گونه‌ها یا حیواناتی (نه موجودات منفردی) صحبت می‌کنیم. اگر بخواهیم از نظریه طبقات یا گونه‌های (Theory of types) خود راسل استفاده کنیم در مورد وجود، سور روی اشیا طبقه اول می‌آید و سور، مقادیر خود را از آنها انتخاب می‌کند ولی در مورد امکان، سور روی طبقه دوم یعنی مجموعه اشیا می‌آید و مقدار خود را از مجموعه اشیا انتخاب می‌کند.

راسل چون مفاهیم موجهاتی را مفاهیمی اصیل نمی‌داند با تبیین خود از این مفاهیم (در این جا از امکان)، تلاش می‌کند آنها را از زبان بیرون کند. ولی به نظر می‌رسد بهای رسیدن به این هدف ورود به منطق مرتبه دوم است. اگر چنین باشد کسی مثل کواین از قسمت اول کار او بسیار خوشنود خواهد شد ولی معلوم نیست بهایی که باید برای رسیدن به این هدف پرداخته شود (یعنی استفاده از منطق مرتبه دوم) برای او رضایتبخش باشد.

ولی خود راسل هم متوجه هست که حتی با چنین کاری هم برای کامل شدن تبیینش باید تمه‌ای اضافه شود. او می‌گوید «گزاره «اسب‌های تک‌شاخ وجود دارند» یکی از اعضای مجموعه معینی از گزاره‌ها است که صدق برخی از اعضای آن دانسته شده است، و اینکه توصیف اسب تک‌شاخ واجد چیزی نیست که نشان دهد چنین جانورانی نمی‌توانند وجود داشته باشند.» (Russell, 2010, p. 94) چطور صدق برخی اعضای این مجموعه دانسته شده؟ با توسل به این امر که «چیزی نیست که نشان دهد چنین جانورانی نمی‌توانند وجود داشته باشند» که خودش متکی بر مفهومی موجهاتی (توانستن - امکان) است.

به نظر می‌رسد راسل در این متن موفق به حذف الفاظ موجهاتی نشده‌است. او در تبیین امکان و تفاوت آن با وجود بارها از این الفاظ استفاده می‌کند. مثلاً می‌گوید «یک نوعی حیوان می‌تواند نوعی باشد که آن را «شیر» می‌نامیم» یا «توصیف اسب تک‌شاخ واجد چیزی نیست که نشان دهد چنین جانورانی نمی‌توانند وجود داشته‌باشند»

۴. نتیجه‌گیری و سخن آخر

علی‌رغم نقش ویژه راسل در بسط منطق، ولی در مورد بسط و گسترش منطق موجهات اگر نگوییم او نقشی بازدارنده داشته لاقلاً می‌توان گفت که هیچ کمکی به آن نکرده‌است. مهم‌ترین عواملی که موجب شده‌اند تا راسل نگاهی منفی به موجهات داشته‌باشد تجربه‌گرایی او و اعتقادش به مصداقی بودن منطق بوده‌است. او تلاش کرد مفاهیم موجهاتی را به منطق راه ندهد ولی از طرف دیگر سعی کرد تا استفاده‌های مکرر و متعدد از مفاهیم موجهاتی در زبان عرفی را تبیین کند. اما به نظر می‌رسد برای چنین تبیینی توسل به تابع‌های گزاره‌ای موفقیت‌آمیز نیست.

پی‌نوشت‌ها

۱. البته پیش از او کسان دیگری مثل مک کال MacColl بوده‌اند که به موجهات توجه داشته‌اند.
۲. کارنپ را باید استثنایی بر این امر دانست. او یکی از چهره‌های مهم در موجهات است اما نحوه مواجهه او با مفاهیم موجهاتی و منطق موجهات مجالی دیگر می‌طلبد.
۳. این همان سالی است که او مقاله بسیار مهم و تاثیرگذار «در باب دلالت» را هم منتشر کرد.
۴. این نشان می‌دهد که در اینجا فقط وجه‌های گزاره‌ای (dedicto) مد نظر هستند و نه وجه‌های شیئی (dere). ولی منظور خود راسل از یادآوری این نکته اشاره به اختلاف نظر خود او با کانت است. او توضیحاتی در ادامه آورده‌است که الان به مباحث ما ربطی ندارد. (Russell, 1994, p. 508)
۵. به جز برادلی که بعداً در مورد او صحبت می‌کند.
۶. تعبیر خود راسل، پیشینی/تجربی است.
۷. البته این مساله محل بحث است ولی چون این مورد تاثیری در ادامه بحث ندارد بنابراین به آن نمی‌پردازیم.

۸. راسل می‌گوید: «روشن نیست که آقای برادلی تالی یک شرطی را ضروری در نظر می‌گیرد یا ارتباط مقدم و تالی را ضروری می‌داند، آقای بوزانکت (اگر من درست فهمیده باشم) این نظر را می‌پذیرد که ارتباط است که ضروری است و نه تالی (Logic, I, p.391)» (Russell, 1994, p. 512)
۹. او قبلاً همین مثال را در مقالات ماینونگی آورده بود.
۱۰. در مثال «سقراط اینهمان با سقراط است» گفتیم که اگر رابطه و نسبت را به‌عنوان متغیر در نظر بگیریم این جمله ممکن است نه ضروری. اما اگر اینهمانی را ادات منطقی در نظر بگیریم این جمله به ازاء همه اجزایش (غیر از ادات منطقی) ضروری و بنابراین تحلیلی است.
۱۱. قبلاً گفتیم که راسل در کتاب *اصول ریاضیات* (۱۹۰۳) تحت تاثیر مور چنین نظری را در مورد ضرورت بیان کرد.

کتاب‌نامه

- Baldwin, T., 2017. Russell on Modality. In: M. Sinclair, ed. *The Actual and the Possible Modality and Metaphysics in Modern Philosophy*. s.l.:Oxford University Press.
- Dejnozka, J., 2015. *Bertrand Russell on Modality and Logical Relevance*. s.l.:CreateSpace Independent Publishing Platform.
- Moore, G. E., 1900. Necessity. *Mind*, 35(9), pp. 289-304.
- Rescher, N., 2006. *Nicholas Rescher • Collected Papers X*. s.l.:De Gruyter.
- Russell, B., 1900. *A Critical Exposition of the Philosophy of Leibniz*. s.l.:Cambridge.
- Russell, B., 1901. Is Position in Time and Space Absolute or Relative?. *Mind*, 10(30), pp. 293-317.
- Russell, B., 1910. Some Explanations in Reply to Mr. Bradley. *Jul*, 19(75), pp. 373-378.
- Russell, B., 1956(1897). *An Essay on the Foundations of Geometry*. New York: Dover Publications.
- Russell, B., 1994. *The Collected Papers of Bertrand Russell*. s.l.:Routledge.
- Russell, B., 2001 (1912). *The Problems of Philosophy*. s.l.:Oxford University Press.
- Russell, B., 2010 (1903). *The Principles of Mathematics*. s.l.:Routledge.
- Russell, B., 2010. *The Philosophy of Logical Atomism*. s.l.:Routledge.
- Shieh, S., 2019. *Necessity Lost Modality and Logic in Early Analytic*. s.l.:Oxford University Press.